

ادبیات سرابی

(بحسبه الظمان ماء)

رهروانی که نیمروز تاستان در تابش خورشید ریگزار تفته
پیموده و تشنه کام ازدور امواج دلربای سراب را دیده و در نزدیک
بنومیدی جانداده میدانند که حکیم ایرانی حکیمانه میگوید
« سراب فریبنده است که خون صد هزار تشنه لب بگردن دارد »

آری اشعه امواج سراب برق تیر و شمشیر مرگ است ولی تشنه کام
بیچاره غافل راعشق در بای آب و شوق زندگی شتاب میراند تا بکام
نهنگ مرگ بیکشاند

نویسنده فاضل مصری (سلامه موسی) مقالات در صورت دلفریب
و از معنی بی نصیب یاره از نویسندگان مصری را (ادبیات حبابی)
نام نهاده و چنانچه قارئین عظام ما در شماره فرودین ارمغان ملاحظه
فرموده اند فقط ایراد معنوی این مقالات دارد نه صورتی بلکه صورت و
و الفاظ را خوب و دلفریب نام میبرد بهمانگونه که حباب در پیش
اشعه آفتاب زبیا و دلفریب است

از نکارش فاضل محترم معلوم میشود که نویسندگان امروزی در مصر
لااقل از علم الفاظ و قانون نحو و صرف و علوم ادبیه بی بهره نیستند و
در تمام آن نویسندگان یکنفر نیست که در الفاظ و ترکیبات راه غلط پیماید
پس تنها ایراد وی این است که چرا این لفاظان جنبه معنی را مراعات
نکرده و در عصر فلسفه و حکمت و صنعت و بیبایست و روز کاری که
تمدن بشر برای اثبات هر موضوع هزار برهان و مقدمه در پیش چشمها
گذاشته اینان فقط بترکیب خوش الفاظ قناعت ورزیده و از معنی و برهان
که مؤثر در نفوس و منتج نتیجه در جامعه بشر است دور افتاده اند ؟
دلیل روشن برایشکه نویسندگان مصری را بعقیده فاضل مزبور غلط در قلم و الفاظ

نیست این است که منتقد در طی نکارش خود سبک تحریر مقامات
 حریری و رسائل بدیع الزمان همدانی را مثل قرار داده و آن سبک
 نکارش را هم برخلاف حق در ردیف ادبیات حبابی محسوب میدارد و
 مسلم است که غلط و خطای لفظی در مقالات آن اساتید بزرگ هرگز یافت
 نمیشود بلکه مقام آنان از سهو و لغزش هم بالاتر است ولی در این
 تمثیل ما کاملاً نویسنده محترم را مخطی میدانیم چنانچه عنقریب شرح
 خواهیم داد. این بود عقیده فاضل مصری نسبت بنویسندگان نا قابل
 مصر. ولی ما سبک نکارش نوظهور و مقالات بعضی نو قلم های امروزی
 ایرانرا نتوانستیم با ادبیات مصری همسنگ قرار داده و از آنها به ادبیات حبابی
 تعبیر کنیم چه این نکارش ها از حسن ترکیب و صحت معنی هر دو دور است
 پس از این سبب با ادبیات سرابی از آنها تعبیر میکنیم
 همانگونه که موج سراب از دور مانند آب شمشه و درخشندگی دارد
 ولی از نزدیک نه صورت و نه معنی آب هیچیک را دارا نیست بلکه از هر دو جهت
 بر خلاف ادبیات امروزی و مقالات منشوره و منشوره ما هم غالباً همین
 حال را دارد.
 يك مقاله سیاسی یا ادبی یا تاریخی بلکه يك كتاب را اگر بنظر دقت بشکریم می بینیم
 از صدر تا ذیل يك سلسله الفاظ بیش نیست که بدون مناسبت با
 یکدیگر ترکیب یافته از قبیل وطن . تاریخ . تمدن . اروپا . اخلاق
 کوه . دریا . ابر . و غیرهم . عجب تر اینکه هرگاه در سیاست خواسته
 است قلم فرسایی کند بی اختیار کلمات مفرده راجعه بادب را دنبال
 یکدیگر انداخته ، و اگر در ادب و حکمت خواسته مقاله بنویسد
 الفاظ مفرده راجعه سیاست را بکار برده است .
 کتابهایی که در این اواخر باسم اخلاق در ایران طبع و نشر شده است
 اگر در معالک متمدنه و آزاد عالم از قبیل فرانسه و انگلیس میخواهند
 نشر کنند مسلم اداره مطبوعات بنام اخلاق مانع میشد .

کتاب دیگر که بنام فلسفه بلکه دایرة المعارف انتشار یافته است
آیا فضلی این مملکت خوانده اند؟ آیا میدانند طبع و نشر این کتاب
آنها بنام فلسفه تا کجا هتک احترام جامعه ایرانست؟ آیا تصدیق دارند
که طبع اینگونه کتاب کوس رسوائی و فصاحت و جهالت این ملت
است که بر سر بازار جهان میزنند.

مملکتی که پربروز فیلسوف و حکیم وی بوعلی سینا و امام فخر
رازی و دیروز صدرای شیرازی و اخیراً حکیم سبزواری بودند و بنام
این بزرگان در عالم زنده با شرافت است امروز کارش بجائی رسیده
که هر مکتب ندیده و ابجد و کلمن نخوانده فلسفه مینماید و از حکمت
مینماید و با کمال بی شرمی و وقاحت پرده ناموس علم و ادب را میدرد
و احدی نیست که در مقام منع برآید.

آری در مملکتی که شجاعت و شهامت ادبی بقرس و رعب جاهلان
مبدل شده و همه چیز وسیله استفاده شخصی گردیده و هر لاطایل بیهوده
را اکابر و اعظم دانسته و ندانسته برای آنکه مبادا يك هوچی بی سواد
برنجند یا يك رای در موقع انتخاب از آنها کاسته شود تقریباً خاضعان
مینویسند در کشوری که حتی کتاب ابتدائی مدارس را بیسوادترین افراد
برای غارت بضاعت اطفال محصل نوشته و در سابق هر وزیر بر
مسند معارف نشسته بود از ترس و با از تملق یا از نفهمیدن تصدیق
و تقریب نوشته امر میداد تا در مدارس درس بگویند و اطفال بیگناه را
از اول بچاه خلالت بیندازند. آیا غیر از این میتوان انتظار داشت.

یکی از اشخاص بزرگ طهران که در انظار فیلسوف جلوه گر
شده و خود را در حکمت و ادب بوعلی و فردوسی میداند یکوقت
برای من حکایت میکرد که (سی سال) قبل در اصفهان کتاب شرح
منظومه درس می گفتم و دهقان سامانی شاعر هم بدرس من حاضر

من چون کاملا از اوضاع اصفهان و مدرسین بزرگ آن از قبیل مرحوم جهانگیر خان قشقایی و آخوند ملا محمد کاشی مطلع بودم و نیز دهقان را هم خوب میشناختم با آنکه کوبنده را تا آنوقت فاضل میدانستم در اینجا فهمیدم که دروغ میگوید از او به سوال کردم کدام مبحث را از حکمت یا منطق این کتاب تدریس میفرمودید؟

یکی در جواب عاجز ماند و بعد از فکر زیاد گفت فعلا تارک هستم

و نمی دانم گویا واسط کتاب را درس میدادم .

یکنفر دیگر را در این شهر میبینم که با اتفاق همه میگویند فاضل است و شاعر است و حکیم است در صورتیکه اشعار غلط و مهمل وی را همه شنیده اند اگر هم اتفاقا یکی حقیقت را فهمیده باشد بهمان مناسبات مذکوره فهم خود را مقدار نگذاشته و از زنجیر تقاید خارج نمی شود .

عبارات و مقالات این نویسندگان و ادبا را غالبا دیده اید ولی شاید کمتر در معنی یک مقاله ذقت کرده باشید که نگارنده را از آن مقصود چیست و میخواهد چه بگوید . غالبا عنوان مقاله با اصل مقاله یکی مابین و جعل با یکدیگر نامربوط و غیر ذاتی تناسب است آری فقط و فقط نویسندگان محترم ادعا و لاف و گراف دارند و در برابر لاف و گراف هم مات نجیب ایران تسلیم و مصدق است .

برای من هنوز این مسئله مشتبه است که آیا این نویسندگان حقیقتا مسئله برای خودشان هم مشتبه شده و راستی خود را فیلسوف و حکیم و شاعر و ادیب و همه چیز میدانند یا اینکه چنین نیست خود را بخوبی میشناسند ولی این راه وسیله معاش و طریقه زندگانی آنهاست .

اگر مقاله طولانی نمیشد از کتب و ادبیات سرانی این دانشوران دیمی نمونه های چند برای تفریح خاطر بلکه برای سوگواری جامعه می نگاشتم ولی عجاله بچند سطر ذیل از دو مقاله سرانی قناعت ورزیده

تشریح و تفصیل را مقالات آتیه در تحت عنوان (نشر و انشاء)
محول می‌داریم .

یکی از این ادبا در مقاله سرایی خود تحت عنوان پیر و جوان
چنین می‌نکارد :

پیر کیست يك چیز قد خمیده ، يك جبین بر چین ، کور و شل
و اعرج یا يك ریش سفید یا يك چشم تا بینا و بالاخره يك کسی که
حتما خواهد مرد .

اما جوان ، جوان است و بس و راه می‌رود با این آسمان سبز
غضب کرده نگاه سرخ می‌کند ستاره هارا می‌بیند و لذت می‌برد و میدود
سرود می‌خواند می‌رقصد می‌کوبد و میشنود می‌خندد و می‌خیزد می‌نشیند و
بالاخره او زنده است و زنده او است که جوان است .

پس ای دنیا وای زمین وای آسمان شما از جوان ها هستید ای
کوه بلند تو جوانی ای گل وای غنچه شما هم جوانید ، الخ
در يك مقاله سرایی دیگر تحت عنوان (فلسفه تعلیم) چنین
می‌خوانیم :

تنازع با و لزوم فنای اصلح از روی منطق فیزیولوژی
صحیح نتیجه می‌دهد که وجود و ماهیت نتیجه عام است و صنعت و علم
است که بتعلیم می‌بالد و در میدان تنازع با و ایده آل اگر کودکی
فلسفه علم و ذاتیات معارف واقف شد و اکنون می‌نگردد آوقت است که
فردا خواهی دید چگونه وطن داریوش پرار گل های نوباوگان است
و علم و تعلیم سرتاسر مملکت را فرا گرفته آبرویان و لکومتیف و بالاخره
همه چیز عالم را گرفته پس تو ای جهل برو و تو ای علم بیا که ما تو
را دوست می‌داریم و بس الخ

در این مقام بیش از این مجال نیست و البته انشاء الله حق
سخن را در مقالات آتی ادا خواهیم کرد

« وحید »